

■ محمد جعفری (قنواتی)

مولوی و فرهنگ عامه

بسیاری از ادیبان، شاعران و نویسندگان گذشته فارسی زبان در آثار خود از اجزای فرهنگ عامه و بویژه از ادب شفاهی بهره‌گیری کرده‌اند. در شاهنامه، تاریخ بیهقی، مثنوی‌های عطار و نیز آثار سنایی، خاقانی و نظامی با نمونه‌هایی از آداب، رسوم، باورها و آئین‌های نیاکانمان و هم‌چنین برخی از افسانه‌های رایج در میان مردم آشنا می‌شویم.^(۱) در این میان آثار جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی به لحاظ وجود اجزای گوناگون فرهنگ عامه در آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مروری اجمالی بر فیه مافیه، مکاتیب، دیوان شمس و مثنوی معنوی مؤید این موضوع است. در میان این آثار، مثنوی به دلایل گوناگون نقش ویژه‌ای در حفظ و گسترش موارث فرهنگ گذشته ما داشته است. جایگاه مثنوی در فرهنگ ایران به اندازه‌ای است که برخی با تعبیری مبالغه‌آمیز درباره آن گفته‌اند: «هست قرآن در زبان پهلوی».^(۲)

بسیاری از پژوهشگران از سده‌های پیش تاکنون بر این کتاب شرح‌های گوناگون نوشته‌اند اما متأسفانه تاکنون بررسی جامعی درباره تعامل فرهنگ عامه و مثنوی انجام نگرفته است.

مثنوی از همان زمان سرایش در میان عامه مردم محبوبیت و مقبولیت خاصی یافت. ابن بطوطه، جهانگرد تونس، که قریب شصت سال پس از مرگ مولوی ضمن سفر دور و دراز خود به قونیه رفته بود، از حرمت فراوان مثنوی در میان مردم شهر و خواندن آن در خانقاهها گزارش کرده است.^(۳) براساس گزارشهای موجود یکی از مواد درسی مکتب خانه‌های مردم فارسی زبان گزیده‌هایی از مثنوی بوده است. مقبولیت و محبوبیت مثنوی در میان عامه مردم دلایل گوناگونی دارد که بحث درباره آن مجال و مقال دیگری می‌طلبد، اما بدون تردید زبان مثنوی که به قول استاد زرین‌کوب عنصر عمده آن زبان عامه است و نیز وجود اجزای فراوانی از فرهنگ ادب عامه در آن از این دلایل است.

استاد زنده‌یاد دکتر زرین‌کوب در کتاب ارجمند خود، سرّ نی، بحث مستوفایی درباره این دلایل کرده و شواهد و مصادیق فراوانی را از مثنوی استخراج نموده^(۴) که در اینجا به برخی از این موارد اشاره می‌شود:

- استفاده از اصطلاحات زبان گفتاری مانند **خیر باشد** یا **خیر است**، **شاباش**، **لنج** که در

تداول مردم جنوب ایران نیز به معنی لب و دور دهان به کار می‌رود و **نهار** (به جای ناهار)، **جان تو** (به عنوان سوگند):

- خیر باشد** اوستاد این دردسر
جان تو ما را نبودست زین خیر
 (۱۶۰۱/۳)
- گفت زن **خیر است** چون زود آمدی
 که مبادا ذات نیکت را بدی
 (۱۵۶۷/۳)
- گفت **شاپاش** و تُرُش آویخت لنج
 شد تُرُنجیده و تُرُش همچون تُرُنج
 (۹۴۴/۵)
- که بترسد گر جوابی وادهد
 گوهری از **لنج** او بیرون فتد
 (۳۲۴۲/۵)
- زانکه طفل خر را مادر **نهار**
 دست و پا باشد نهاده برکنار
 (۲۳۷۵/۶)

- اشاره به طب عامه:

- از قضا سرکنبگین صفرا فزود
 روغن بادام خشکی می نمود
 (۵۳/۱)
- از هلیله قبض شد اطلاق رفت
 آب آتش را مدد شد همچو نفت
 (۵۴/۱)
- اشاره به برخی از باورهای مردم:
 مرغ بی‌وقتی سرت باید برید
 عذر احمق را نمی‌شاید شنید
 (۱۱۵۹/۱)
- که اشاره به شوم بودن خواندن خروس در بی‌وقتی است. چنین خروسی را مردم سر می‌برند.
 نوبتم گر ربّ و سلطان می‌زنند
 مه گرفت و خلق پینگان می‌زنند
 (۲۴۵۳/۱)

که مصرع دوم آن اشاره به کوبیدن بر ظروف هنگام ماه گرفتگی است.
 - وجود فراوان لغات اتباع که استاد زرین‌کوب فهرست نسبتاً کاملی از آنها ارائه داده است
 (سرّنی، ص ۲۱۰ تا ۲۱۳):

- و آن زر توهم قراصه **خُرد و مرد**
 دست لرزد پس بریزد زر خرد
 (۱۶۳۰/۳)
- پرس پرسان** می‌کشیدش تا بصدر
 گفت گنجی یافتم آخر بصبر
 (۹۵/۱)

- اشاره به بازی‌هایی که میان عامه مردم رایج بوده است:

تو رسن بازی نمی‌دانی یقین شکر پاها گوی و می‌رو بر زمین
(۱۳۵۳/۶)

علاوه بر موارد فوق که استخراج کامل آنها در مثنوی و مقایسه آنها با مشابهاات و بقایای امروزی آنها در فرهنگ مردم ایران به پژوهشی گسترده نیاز دارد، استفاده فراوان مولوی از امثال و حکم نیز در خور تأمل است:

- آفتاب آمد دلیل آفتاب - آفتاب آمد نود هم پیش ماست.
- چونکه صد آمد نود هم پیش ماست.
- شیر بی‌یال و دم اشکم.
- گرتو بهتر می‌زنی بستان بزن.
- بیا تا قدر یک دیگر بدانیم.

و صدها مثل دیگر که یا در میان عامه مردم یا در بین خواص از معروفیت فراوانی برخوردارند. اما آنچه بیش از همه موارد فوق مثنوی را مورد توجه عامه قرار داده است وجود قصه‌های زیبا و دل‌نشین آن است. اساس مثنوی بر قصه استوار است. مولوی درباره قصه صاحب دیدگاه خاصی است. همان گونه که دیگران نیز گفته‌اند قصه در نزد مولوی همچون ابزاری است که با آن به ترویج دیدگاه‌های خود می‌پردازد. از این رو توجه به پیام و مضمون قصه برای او اهمیت خاصی داشته است. اما حقیقت آن است که مولوی برغم تأکیدات فراوان خود در این زمینه، برای دقایق و ظرایف قصه‌گویی و داستان‌پردازی یعنی به مسائل فنی قصه، آنچه مربوط به شکل و صورت قصه نیز می‌شود، اهمیت ویژه‌ای قائل بوده است. نویسنده این موضوع را در جای دیگر مورد بحث قرار داده است.^(۵)

اما آنچه که در ارتباط با قصه‌های مثنوی و تعامل آنها با ادبیات شفاهی مهم است، نقش مثنوی در حفظ و گسترش قصه‌های شفاهی، دست کم در میان مردم فارسی زبان است که البته با کمی تسامح می‌توان این موضوع را به بخش وسیع‌تری از مردم منطقه یعنی سرزمین‌هایی که متأثر از فرهنگ و تمدن ایرانی بوده‌اند تعمیم داد.

قصه‌های مثنوی را از زوایای گوناگون، از جمله از زاویه منابع آن می‌توان تقسیم‌بندی کرد. بخش اصلی این قصه‌ها را مولوی از منابع پیش از خود اخذ کرده است و بخش دیگر قصه‌هایی هستند که در منابع پیش از مثنوی وجود ندارند و احتمالاً مولوی آنها را از زبان عامه مردم گرفته است.

درباره بخش اول باید گفت که مولوی در تعداد قابل توجهی از آنها تغییرات مهمی ایجاد

کرده است. این تغییرات گاه ناظر بر رفع کاستی‌های فنی قصه‌پردازی بوده است مانند تغییراتی که در قصه سه پند پرنده^(۶) (دفتر چهارم) یا قصه اشتر و گاو و قوچ (دفتر ششم، مأخوذ از سندبادنامه) داده است.^(۷) گاه نیز در شکل بیان آنها تغییراتی ایجاد کرده است مانند روایتی که از قصه «نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان»^(۸) (دفتر اول) ارائه نموده است. گاه نیز برغم عدم تغییرات جدی، نتایجی منطبق با دیدگاه خود از قصه‌ای گرفته و آن را بیان کرده است.

از تعدادی از این قصه‌ها روایت‌هایی شفاهی در دست است. مقایسه این روایتها با مثنوی و هم‌چنین با منابع دیگری که این قصه‌ها در آنها آمده است، اعم از منابع پیش و پس از مثنوی، نشان می‌دهد که روایت‌های شفاهی در موارد فراوان با آنچه در مثنوی آمده است شباهت بیشتری دارد. مانند قصه سه پند پرنده (دفتر چهارم)، دوستی خاله خرسه (دفتر دوم) و تعلق موش با چغز (دفتر ششم).

همان‌گونه که گفته شد قصه‌هایی نیز در مثنوی وجود دارند که در منابع پیش از آن نیامده‌اند و احتمالاً مولوی آنها را از میان مردم گرفته است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- **به دزدی رفتن شاه با دزدان** - از این قصه روایت‌های شفاهی فراوانی در ایران و افغانستان ثبت شده است. اکثریت قریب به اتفاق روایت‌های ایرانی منسوب به شاه عباس هستند. اگر از این تفاوت جزئی بگذریم روایت‌های شفاهی، اعم از ایرانی و افغانستانی، تفاوتی با روایت مثنوی ندارند. در همه این روایتها همچون روایت مثنوی، شاه می‌گوید هنرش این است که اگر ریش خود را بجنباند مجرمان آزاد می‌شوند. بر همین اساس در روایت‌های شفاهی، مانند روایت مولوی، دزدان پس از دستگیری به شاه می‌گویند: از کرم بجنبان ریش خود.

- **قصه مسجد مهمان‌کش** نمونه دیگری است. نکته جالب توجه این است که هم در روایت مثنوی و هم در روایت شفاهی محل مسجد در نزدیکی شهرری عنوان شده است.

- **قصه پایانی مثنوی یعنی دژ هوش ربا یا قلعه ذات‌الصور** نمونه دیگری از این قصه‌هاست. این قصه در زبان عامه با نام «گل به صنوبر چه کرد» مشهور است. این قصه اگرچه به صورت بسیار مختصر در مقالات شمس نیز آمده است اما با توجه به معاصر بودن شمس و مولوی می‌توان گفت که احتمالاً به دلیل معروفیت قصه در زبان عامه هر دو نفر، آن را از زبان عامه گرفته‌اند. با توجه به آنچه به صورت مختصر بیان شد بررسی آثار مولوی و بویژه مثنوی معنوی از زاویه فرهنگ و ادب عامه موضوعی بسیار ضروری و مهم است. به همین دلیل این شماره فصلنامه فرهنگ مردم به مولوی اختصاص یافت تا ادای دینی به این اندیشمند قصه‌پرداز و قصه‌گو باشد.

یادداشت

- ۱- درباره برخی از این آثار تحقیقاتی صورت گرفته است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
 الف) سیمای جامعه در آثار عطار، سهیلا صارمی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
 ب) سیمای جامعه در آثار سنایی، مینو فتوره‌چی، امیرکبیر.
- ۲- به نقل از سوانح مولوی - شبلی نعمانی، ترجمه سیدمحمد فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، ۱۳۵۷، ص ۹۳.
- ۳- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۲۵.
- ۴- سرّنی، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات علمی صفحات ۲۱۰ تا ۲۳۱.
- ۵- حقیقت ماندی در قصه‌های مثنوی - محمد جعفری (قنواتی)، در فصلنامه هنر (زیر چاپ)
- ۶ و ۷- برای مآخذ این قصه‌ها و روایت‌های شفاهی آنها ر. ک. روایت‌های شفاهی قصه‌های مثنوی، تألیف سیداحمد وکیلان و محمد جعفری (قنواتی)، پژوهشکده مردم‌شناسی (زیر چاپ)
- ۸- ر. ک. مقاله داستان‌پردازی و شخصیت‌پردازی در مثنوی مولوی، تألیف جلیل شاکری، مندرج در نامه پارسی سال یازدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

■ پژوهشکده مردم‌شناسی منتشر می‌کند:

کتاب «ریشه‌شناسی قصه‌های مثنوی براساس متون نوشتاری و روایت‌های شفاهی مردم ایران و جهان»، پژوهش محمد جعفری (قنواتی) و سیداحمد وکیلان.